



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان فاطمی خیابان فلسطین، کوچه پوراندان غفاری، پلاک ۲۶
تلفن: ۸۸۹۸۶۸۹-۳۷-۳۷
نمابر: ۸۸۹۸۶۸۸-۳۷
تلفن اکیه:۸۸۹۸۶۸۲-۳۷-۳۷
امور مشترکین: تلفن: ۸۸۸۱۴۲۳-۳۲
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز
تلفن: ۶۶۱۸۳۱۳۰-۵
چاپ: گل‌ریز
تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲
www.sharghdaily.ir

تهران : آذان ظهر ۱۲:۱۸ آذان مغرب ۱۷:۵۷ آذان صبح فردا ۵:۳۳ طلوع آفتاب ۶:۵۸

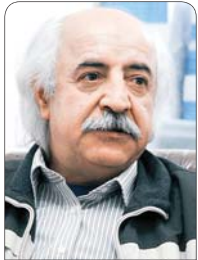
شتر

روزنامه

پنجشنبه • ۱۹بهمن ۱۳۹۱ • ۲۶ ربیع‌الاول ۱۴۳۴ • ۷ فوریه ۲۰۱۳ • سال دهم • شماره ۱۶۶۷ • ۱۲صفحه+۱۶صفحه ضمیمه

«مادیان سیاه» تازه‌ترین مجموعه شعر «حافظ موسوی»

ایسنا: «حافظ موسوی» از آماده کردن مجموعه شعرهای تازه‌اش خبر داد و گفت: شعرهای تازه‌ام را در یک مجموعه با عنوان موقت «مادیان سیاه» تدوین و آماده کرده‌ام ولی به دلیل وضعیت گرانی کاغذ و مجوز نشر، هنوز آن را به ناشر ندادم‌ام و احتمالاً سال آینده آن را منتشر خواهم کرد. او در رابطه با شعرهای این مجموعه نیز عنوان کرد: شعرهای این مجموعه به واقع ادامه تجربه‌هایم در مجموعه شعرهای «زن، تاریکی، کلمات» و مجموعه منتشر نشده «عکس‌های قوری» است این مجموعه شامل حدود ۴۵ شعر بلند و کوتاه در قالب سپید است.



ساعت شمشاطه دار

ماموریت خطرناک برای خبرنگاران



● **محمد بلوری**

در نیمه دهه ۳۰، تحولی در تهیه و تولید مطالب روزنامه‌ها آغاز شد که بر این اساس رقابت خبری بین خبرنگاران روزنامه‌های «کیهان» و «اطلاعات» شکل می‌گرفت.

در آن سال‌ها، روزنامه‌ها تنها منبع مهم خبری مورد اعتماد مردم بودند که از طریق آنها می‌توانستند از رویدادهای ایران و جهان باخبر شوند و افکار عمومی چندان اشتیاقی به مطالب سیاسی رسانه‌های دولتی مانند رادیو و بعدها تلویزیون نداشتند.تا پیش از کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ اخبار و گزارش‌های سیاسی، مردم را به مطالعه روزنامه‌ها علاقمند می‌کرد، در حالی که سانسور دولتی مطبوعات که از سسوی شهرهای کل کشور اعمال می‌شد، نتگنانهایی برای روزنامه‌نگاران در انعکاس این‌گونه مطالب به وجود آورده بود.در دوره کوتامصمت حکومت «دکتر محمد مصدق» بود که تا انداز‌ای این نتگناها از بین رفت و انعکاس خبرهای مربوط به رویدادهای مجلس و انعکاس نطق‌های تند و انتقادی نمایندگان طرفدار دولت علیه رژیم، خوانندگان را به مطالعه گزارش‌های سیاسی بیشتر راغب کرد. اما پس از کودتای ۲۸ مرداد و ایجاد سازمان اطلاعات و امنیت (ساواک) فشار بر مطبوعات افزایش یافت و ضمناً در صحن مجلس دیگر از آن نطق‌های آتشین خبری نبود و به جایش صدای متملقان و چاپلوسان رژیم شاه به گوش می‌رسید، در نتیجه روزنامه‌ها با خلأ سیاسی و عدم اقبال خوانندگان مواجه شدند برای پر کردن این خلأ و جبران تیراز از دست رفته، توجه روزنامه‌ها به مسایل مختلف از جمله هنر و ادبیات به ویژه حوادث و رویدادهای اجتماعی معطوف شد و پرداختن به این رویدادها که کم‌کم اشتیاق خوانندگان را به مطالعه چنین گزارش‌هایی برمی‌انگیخت و رقابت نتگانگانی را بین خبرنگاران دو روزنامه برای تهیه خبر و مطلب به وجود می‌آورد.در این میان نقش حوادث برای جلب خوانندگان بیشتر و در افزایش تیراز بسیار تأثیرگذار بود و بازیرسان با استفاده از اطلاعات آنان موفق به شناسایی و دستگیری تبهکاران می‌شدند.اولیل دهه ۴۰ یک روز جمعه در تحریریه روزنامه، خبرنگار کشیک گروه حوادث

بودم که خبر رسید، مردی به نام «هوشنگ ورامینی»، پسرپرچپه‌ای را کشته و جسدش را درون یک برج تاریخی انداخته است. سوار جیب روزنامه شدم و به طرف ورامین به راه افتادم. قاتل را در بازداشتگاه زیرزمینی شهرهای زندانی کرده بودند و برای گفت‌وگو با او باید از رییس شهرهای اجازه می‌گرفتم.با رییس شهرهای در خانه‌اش تماس گرفتم و خواهش کردم اجازه بدهد برای مدت نیم‌ساعت با قاتل ملاقات کنم که موافقت کرد. در زیرزمین ساختمان شهرهای به دیدار هوشنگ ورامینی رفتم و در مدت یک ساعت توانستم درباره قتل هشت پسرپرچه از او اعتراف بگیرم و محل دفن قربانیاش را در شهرهای مختلف یادداشت کنم که چهار نفر از این بچه‌ها را در مازندران و گیلان کشته و جنازه‌هایشان را زیر ماسه‌های ساحلی دریا دفن کرده بود. هوشنگ ورامینی علاوه بر قتل این هشت پسرپرچه یک مرد متخصص آلمانی به نام «رنست لانگه» را هم کشته و جسدش را در یکی از چاه‌های بیابان «سگرآباد» انداخته بود. رنست لانگه از چند ماه پیش در تهران ناپدید شده بود و دولت آلمان مرتباً به مقامات ایرانی فشار می‌آورد تا هرچه زودتر از سرنوشتش اطلاع پیدا کنند و بر سرر این موضوع تنش بین دولت دو کشور روزبه‌روز شدت پیدا می‌کرد و رابطه‌شان به تیرگی می‌کشید.ان روز هوشنگ ورامینی در زندان شهرهای ورامین برایم شرح داد که نیمه‌های یک شب مرد آلمانی را به بیابان‌های مسگرآباد کشانده و پس از کشتن او پول‌هایش را درزیده و سپس جسدش را در یکی از چاه‌ها انداخته است.در اولین گزارشی که از اعترافات هوشنگ ورامینی در روزنامه کیهان منتشر کردم به جزبیت قتل مهندس گمشده آلمانی پرداختم که ابتدا با نابوری مقامات ایرانی و آلمانی روبه‌رو شد تا اینکه به اسرار سفارت آلمان در تهران، گروهی از مأموران آتش‌نشانی روانه بیابان مسگرآباد شدند تا چاه‌های خشک بیابان را جست‌وجو کنند. سه حلقه از چاه‌ها را گشتند اما چیزی دستگیرشان نشد و وقتی امدادگران وارد چهارمین چاه شدند جسد رنست لانگه را در داخل آن پیدا کردند.

از آن پس اعترافات هوشنگ ورامینی جدی تلقی شد و من طی گزارش‌هایی به شرح بقیه جنایات این مرد جانی پرداختم. نحوه کارم به این ترتیب بود که در هر شماره از روزنامه به قتل یکی از هشت پسرپرچه می‌پرداختم و نشانی محل دفن جنازه را می‌نوشتم. به یاد دارم ابتدا محل دفن یکی از بچه‌ها را که زیر ماسه‌های ساحلی قرار داشت نوشتم و بازیرس جایی با این راهنمایی به ساحل دریا رفت و با کمال تعجب جسد قربانی را از زیر ماسه‌ها بیرون آوردند.

بازیرس جنایی دادسرا و کارآگاهان جنایی که هر روز از روی گزارش چاپ‌شده‌ام به محل دفن جنازه‌ای می‌رسیدند، با اعتراض به روزنامه آمدند و گفتند قاتل که به ما چیزی نمی‌گوید، لاقل تو نشانی دفن همه قربانیان این جنایت را به ما بده و کارمان را راحت کن. گفتم من برای روزنامه‌ام کار می‌کنم و یک خبرنگار هستم نه مأمور شما مایلم هر روز محل دفن یک جسد را منتشر کنم و خوانندگان روزنامه را راضی نگه دارم.

کارناوال کوچ عشایر در تهران! خبری که از حضور یک‌هفته‌ای عشایر ایران‌زمین در پایتخت حکایت دارد. حادثه‌ای به‌یادماندنی که روز ۱۳ بهمن در خطوط اتوبوس‌های تندرو (بی‌آرتی) با کوچ نمادین عشایر آغاز شد و یک هفته است ادامه دارد. مسیر اتوبوس‌های تندرو از میدان «ونک» به سمت پل «پارک وی» و سپس نمایشگاه بین‌المللی تهران، شاهد گذر کارناوالی از کاروان رنگ و موسیقی عشایر بود. زنگوله شترها و بزغاله‌ها، پرپر گام اسب‌ها در همه‌هم «کل» و «سروی» اهالی عشایر، تلاوی خاطر‌انگیزی از کهن‌الگوهای فرهنگ ایران زمین را نشان داد که از سراسر کشور به پایتخت آمده بودند. شادی عابران شهری با آواز «هل» و «زنم» «کرنا» و «دی‌پل» مردمان عشایر چنان درآمیخت که برای لحظاتی جیع ترمز لاستیک‌ها و دود موتور ماشین‌های خیابان ولیعصر را به محلق برد. سکوتی که حرکات موزون دستمال زنان ایلیانی، با توازن چین دامن‌ها و شلیته‌های رنگ‌رنگ‌شان، هارمونی شگفتی از هنر و زیبایی تمدن ایران را تصویر کرد. موسیقی رنگ‌ها و لیخندها. شهری‌ها حیرت‌زده اما شادمان فیلم می‌گرفتند. تصاویری که شاید تنها در صفحه‌های تلویزیون شاهدش ببوند را خود به چشم دیدند: رقص شمشیر عرب‌های ایرانی، شانه‌های رقصان مردان کرد در امتداد هنر ایلیانی‌های کویرنشین، شاهسون‌ها و سنگ‌سری‌ها و فرهنگ کهنسال کوچ‌روهای بختیاری و بویراحمدی و قشقایی… عشایر به تهران کوچید تا حال و هوای شهر را عوض کند. صدای عشایر صدای شادی و تلاش و مایهو برای بازگشت به اصالت خویش است.» این‌ها بخشی از حرف‌های مردم بود که با اشاره دست شادی‌هایشان را قسمت می‌کردند و از گذشته‌های دور به هم می‌گفتند. جلوه‌ای از فرهنگ که تو را از هیاهوی هیولای شهر دور می‌کرد و به آسمان باز و دشت‌های فراخ و کوهساران سرسبز رهسپار!

انگار برای لحظاتی همه شهر متوقف شده و منحنی ناکلی‌های زندگی پرتلاطم شهری، گرفتاری‌های اقتصادی و ساعت رسیدن به محل کار و… همه در ذهن شهروندان

با شاعر

یک یادداشت و یک شعر از «گروس عبدالملکیان»

کلید را در جمجمه‌ام بچرخان

کلید را در جمجمه‌ام بچرخان و روی دو مقاله بودم‌ام که البته اشتراکاتی معدود نیز با هم دارند. اول، ویرایش بخش دوم مقاله‌ای را با عنوان «زیبایی‌شناسی ترس در حوزه ساختار» به پایان می‌برم که بخش نخست آن تا چند هفته آینده منتشر خواهد شد و گمان می‌کنم این بخش نیز تا اسفندماه آماده انتشار باشد. مقاله دوم، به قیاس بخش‌هایی از مباحث «فلاطون» و «کانت» درخصوص مقوله زیبایی در کتاب‌های «میهمانی»، «جمهور» و «تقد قوه حکم» اختصاص دارد که با نظر به مقطع تاریخی و بستر اجتماعی این دو فیلسوف شکل گرفته‌است.

ضمناً در حال اصلاح و ویراستاری شعرهای مجموعه بعدی‌ام هستم که به احتمال زیاد تا نیمه دوم سال آینده آن را به دست انتشار می‌سپارم. بر پیشانی صفحه نخست پنجمین مجموعه‌ام این‌گونه نوشته‌ام: انسان دو بار به نادانی می‌رسد. یکبار پیش از دانایی و یکبار پس از آن؛ و تنها تفاوت این دو در پذیرفتن است. نام مجموعه بعدی‌ام «پذیرفتن» خواهد بود.

نقطه

یک لحظه مکث کرد خیال وگرنه از پل گذشته بودیم و حالا داشتیم برای همه‌چیز دست تکان می‌دادیم

من اما روبه‌روی شهری ایستادم

که نای ایستادن ندارد

و نیم‌رخ ماه بر شیش سوراخ است

و ردپاهای تو در هزار

کوچه‌اش سوراخ است

و جای شعر بر تخیل

سوراخ است

گزارش میدانی

کارناوال کوچ عشایر ایران در پایتخت

آواز دهل شنیدن در مسیر «بی‌آرتی»

جواد حیدریان



تهرانی به حالتی اعتدالی رسیده بود و همه می‌خندیدند اما کهنسال کوچ‌روهای بختیاری و بویراحمدی و قشقایی…

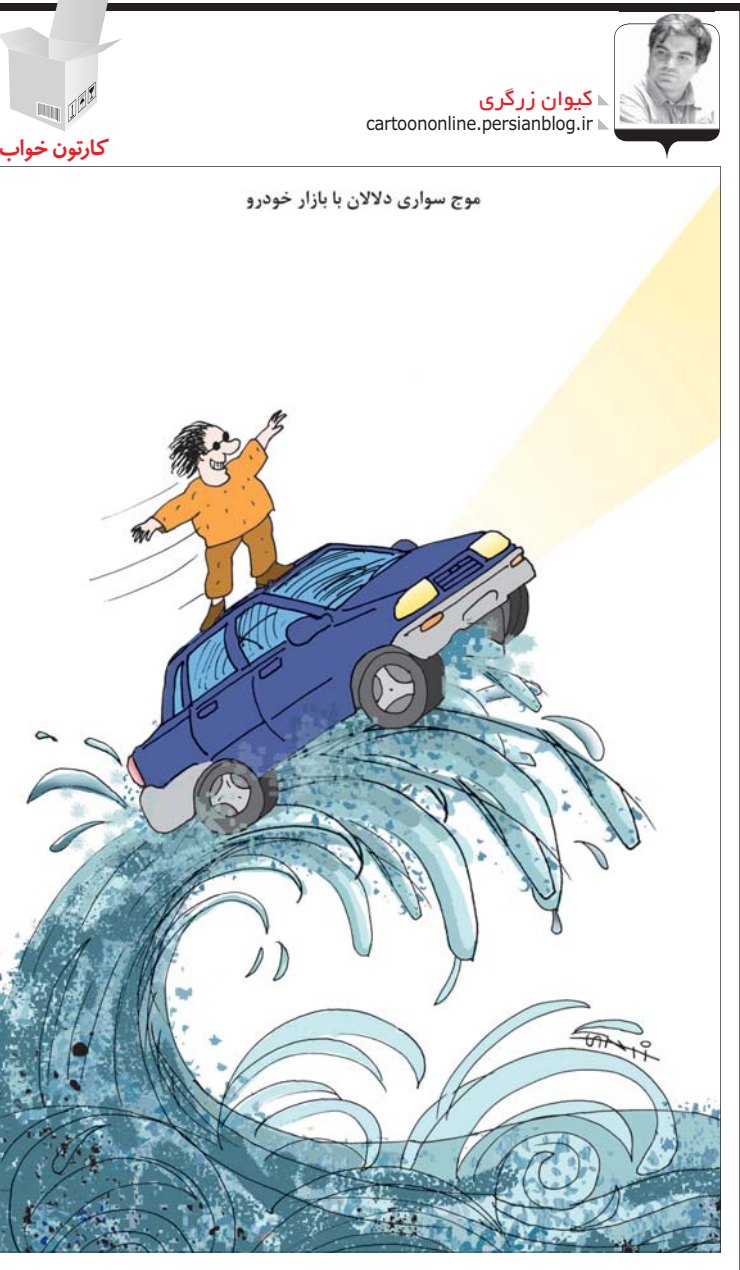
عشایر به تهران کوچید تا حال و هوای شهر را عوض کند. صدای عشایر صدای شادی و تلاش و مایهو برای بازگشت به اصالت خویش است.» این‌ها بخشی از حرف‌های مردم بود که با اشاره دست شادی‌هایشان را قسمت می‌کردند و از گذشته‌های دور به هم می‌گفتند. جلوه‌ای از فرهنگ که تو را از هیاهوی هیولای شهر دور می‌کرد و به آسمان باز و دشت‌های فراخ و کوهساران سرسبز رهسپار! انگار برای لحظاتی همه شهر متوقف شده و منحنی ناکلی‌های زندگی پرتلاطم شهری، گرفتاری‌های اقتصادی و ساعت رسیدن به محل کار و… همه در ذهن شهروندان

داستان کوچک

پیشوای انسان‌ها

مگ توپیت . ترجمه: هادی عظیمی

که پیش از آنکه مرد بتواند خامت اوضاع را بسنجد و بسرعت مداخله کند و گوجه را از زوال کامل نجات دهد، زن با وحشیگری در حال مثله‌کردنش بود. گوجه، که از سمت راست تا حد مرگ خونریزی داشت، پیش روی آنها بود، گواه سبوعانه‌ای بر بی‌کفایتی تام و مطلق زن. مرد گفت: «اشتباه، اشتباه، اشتباه!»، بسرعت جاقو را قاپید تا جلوی این خونریزی وقیحانه را بگیرد. آیا باید همیشه بلافاصله همه‌جامی بود؟ چیزی نبود که اگر



یادداشت‌های یک دیوانه

موزیکالیته



● **اشکان خطیبی**

● در این چند هفته اخیر آن‌قدر درباره حواشی و متن‌(!) اجرای «رضا ثروتی» از نمایشنامه «گئورگ بوشنر» آلمانی نوشته شده و اهالی تئاتر و ادبیات نامه‌هایی خطاب به کارگردان و گروه اجرایی نگاشتند که ترجیح می‌دهم وارد پیچیدگی‌های این مبحث نشوم چراکه به این جمله خاتم «پیهیمی» که حکم جوییه را داشت اعتقاد دارم: «نگارید این مسایل باعث شود تا زحمت زیادی که یک گروه کشیده‌اند، نادیده بماند.» هرچند که نمی‌دانم اگر ایران، ابراه سیریک دوشلی و… داشت باز هم این اجرا باعث شگفتی مخاطبان می‌شد یا نه، اما قضیه این است که اینجا ایران است و این همه جسارت تکنیکی و خلاقیت بصری و صوتی توسط یک گروه تئاتر خصوصی باید هم که شگفتی بیافزیند در برخورد با «ویتسک» - به عنوان مخاطب از همان دقایق ابتدایی خلع سلاح می‌شوی، احساس کوچکی می‌کنی و آمیپیس حاکم بر تئاتر شمارا مسحور می‌کند اما چیزی که در طول اجرا به دفعات مرت تاح تأثیر قرار داد و بعضاً از خود بی‌خود کرد، موسیقی و اصوات «امداد افشار» بود. از همین رو تصمیم گرفتم این یادداشت بیشتر درباره موسیقی «ویتسک» باشد تا خود آن. از ابتدای دهه ۸۰ با ورود آهنگسازان ونوازنده‌هایی که به دلیل فضای بازتر تئاتر تجربه‌گرایی را در این مدیوم جست‌وجو می‌کردند، موسیقی تئاتر تبدیل به عرصه‌ای برای بروز استعدادهایی شد که شاید در فضای موسیقی ایران آن‌قدر مجالی برای خلاقیت نمی‌یافتند. از این دست به نمونه‌هایی چون تریوی روزبه فدوی، گروه گچ پز، مارتین شمعون‌پور، فرشاد فزونی، گروه بُهرانی و … اشاره کرد. این اواخر حضور کوارتت آکاپلایی در اجرای «درخشش در ساعت مقرر» - که به زیبایی هر چه تمام‌تر قطعات را با همدیابی اجرا می‌کردند باعث جذابیت دوجندان نمایش شدند. برخورد «امداد افشار» با مفهوم موسیقی تئاتر «ویتسک» - (امی توان لوح این اتفاق دانست. اولین‌بار در اجرای «راهزنان» کوشک جلالی با او آشنا شدم که در آن کار به دلیل نوع پرداخت شخصیت‌ها توسط کارگردان استفاده از موسیقی رب، گریزناپذیر بود اما باز هم لایه‌بالای آن قطعاتی با ته‌های بلوز وهاردراک گنجانده بود که یکنواختی بیت‌های رپ را کمتر می‌کرد. در نمایش «ویتسک» کارگردان به تنیع فضاهای متفاوتی که نمایش ایجاد می‌کند بستری بازتر را برای او فراهم آورده و «امداد» هم هر کاری که فکرش را بکنید کرده است، از ساخت ته‌های آوازی فوق‌ لزوبایی تا همسرایی‌های بالکنایی که با کامپیوایمنت آکاردئون همراهند. از استفاده افکت‌هایی چون ماشین تاپ برای ساختن ریتم‌های جاز- پاپ تا تکنوازه‌ای پیانو و با همه مهم‌تر قطعات فضا ساز، پرسپکتیو زیبایی را به اجرا اضافه می‌کند. البته طبیعی است که فضای صوتی نمایش بنابه خواسته کارگردان به این‌سو گرایش پیدا کرده باشد اما نتیجه کار آهنگساز، بی‌یقت از آب درآمده است. نکته دیگر همان چیزی است که در پرورش بانام کلار صوتی از آن یادشده است: در جای جای نمایش کلماتی برگرفته از دیالوگ‌های بازیگران، کار پیدا می‌کنند یا رفتار بدنی بازیگران موسیقی می‌یابد. این اندازه از هماهنگی میان او و بازیگران که به‌نظر می‌رسد هیچ تگرایی‌ای بابت سینک‌شدن ندارند واقعا باعث تعجب است. باید به صدای «ماکان اشگوری» هم اشاره کنم که آن چند دقیقه سولوی آوازی‌اش فراموش نشدن اجرا می‌شود. حضور «امداد افشار» و دیگر آهنگسازانی که پیش‌تر اشاره کردم نبود دهنده دورانی است که قصدارد مخاطب تئاتر و شاید مخاطب عام را با موسیقی‌ای که سال‌هاست کمتر می‌شنویم، آشتی دهد. «ویتسک» از ۲۰ بهمن دوباره در تالار حافظ اجرا خواهدشد. چشم‌ها و گوش‌های خود را به این ضیافت دعوت کنید.

آکادمی

کشف ناهنجاری در مغز مجرمان

● **گروه علم:** یک عصب‌شناس آلمانی مدعی شد که یک منطقه مغزی را در مغز مجرمان شناسایی کرده است که مسئول رفتارهای ضداجتماعی آنان است. «اِرت» سال‌ها مغز مجرمان جرایم خشونت‌آمیز را بررسی و در نهایت این منطقه را شناسایی کرده است. وی در پژوهش‌های خود فیلم‌های کوتاهی شامل صحنه‌های خشونت‌بار را به این مجرمان نشان می‌داد. هر زمان که صحنه‌های خشن و زننده در این فیلم‌ها پخش می‌شد، این افراد هیچ احساسی از خود نشان نمی‌دادند یعنی در مناطق مغزی مرتبط با حس شفقت و اندوه، هیچ تغییری ایجاد نمی‌شد. به گفته «اِرت»، اسکن مغز افراد دارای سوابق خشونت جنایی، توده تاریکی را در جلوی مغز آنان نشان می‌دهد که وی بر اساس این تصویرها، مدعی شد، برخی از مجرمان از زمینه‌زنتیکی برای خشونت برخوردارند. به گفته «اِرت» همه مجرمان شبیه‌بهم نیستند. وی مجرمان را به سه‌دسته تقسیم می‌کند: گروه اول از لحاظ روانی سالم هستند ولی در محیطی بزرگ شده‌اند که آماده خشونت و دردی و قتل هستند. گروه دوم، مجرمانی هستند که اختلال روانی دارند و گروه سوم کاملاً روانی هستند. دیکتاتورهایی مانند هیتلر و استالین از این دسته هستند.